



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شخصیت محوری (بیست و ششم)

پرسش‌هایی در باره بحث شخصیت محوری

پرسش هفتم

با یک استاد فلسفه و کلام اسلامی صحبت می‌کردم و کمی در مورد ایده شخصیت محوری توضیح دادم. ایشان نسبت به سند خیلی از احادیث مشهور، نقد دارند. می‌گفتند: «اگر بچه‌ای مثل من بعداً رفت سراغ اسناد این احادیث و دید خیلی محکم نیستند، اثر کاری که شما خواسته اید بکنید از بین می‌رود و تازه اثر منفی دارد». ایشان حتی به سند «از جا کردن در خیبر توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام» نقد داشتند.

اول: قصه کردن در خیبر

اجازه بدهید پیش از این که پاسخی کلی به این پرسش بدهم، در باره قصه کردن در خیبر توضیحی بدهم. در اصل جریان فتح خیبر و کشته شدن در این قلعه به وسیله امیر مؤمنان علی علیه السلام تردیدی نیست و به جرأت می‌توان گفت از جریانات متواتری است که در اصل آن شک و شبهه‌ای وجود ندارد.^۱ کاش از این استاد محترم سؤال می‌کردید که چند کتاب اهل سنت و

۱. البته در نقل‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد؛ اما اصل کشته شدن در از سوی امیر مؤمنان علی علیه السلام قابل تردید نیست.



شیعه را بررسی کرده و در اصل از جا کنده شدن در خیبر به وسیله امیر مؤمنان علی علیه السلام تردید کرده اند؟

خوب است ایشان به کتاب «احقاق الحق وازهاق الباطل» نوشته شهید عزیز قاضی نورالله مرعشی شوشتری از علمای قرن یازدهم مراجعه کنند. ایشان در جلد ششم از کتاب خود تنها از علمای اهل سنت تعداد زیادی را برمی شمرد که جریان فتح خیبر و کنده شدن در این قلعه را به وسیله امیر مؤمنان علی علیه السلام در کتاب های خود به عبارات مختلف نوشته اند که برخی از آن به شرح ذیل است:

۱. احمد بن حنبل، در «مسند» خویش که از کتب اصلی اهل سنت

است؛

۲. علامه طبری در «تاریخ الأمم والملوک»؛

۳. حافظ موفق بن أحمد أخطب خوارزم در «المناقب»؛

۴. علامه سبط ابن الجوزی در «تذكرة الخواص»؛

۵. علامه محب الدین الطبری در «ذخائر العقبی»؛

۶. علامه أبو الفداء اسماعیل در «المختصر فی اخبار البشر»؛

۷. علامه أبو العباس مقریزی در «امتاع الاسماع»؛

۸. حافظ یعمری اندلسی در «عیون الأثر»؛

۹. علامه کازرونی در «شرف النبی صلی الله علیه و آله و سلم»؛

۱۰. علامه حموینی در «فرائد السمطین»؛



۱۱. حافظ ذهبی در «تاریخ الإسلام»؛
 ۱۲. علامه ابن کثیر دمشقی در «البدایة والنهایة»؛
 ۱۳. حافظ نورالدین علی بن ابی بکر در «مجمع الزوائد»؛
 ۱۴. علامه أبو عبد الله محمد بن عثمان بغدادی در «المنتخب من صحیحی البخاری و مسلم»؛
 ۱۵. علامه شعرانی در «کشف الغمة»؛
 ۱۶. علامه أبو العباس أحمد بن ابراهیم واسطی در «مختصر السیرة»؛
 ۱۷. حافظ شمس الدین السخاوی در «المقاصد الحسنة»؛
 ۱۸. علامه سیوطی در «تاریخ الخلفاء»؛
 ۱۹. حافظ أبو بکر أحمد بن علی شافعی در «تاریخ بغداد».
- این غیر از کتب شیعه است که در آن به کنده شدن در خیبر به وسیله امیر مؤمنان علی علیه السلام تصریح شده که بنده برخی از آن را در این جا می آورم:
۱. محمد بن جریر طبری آملی در «المستترشد فی إمامة علی بن ابی طالب علیه السلام»، ص ۳۴۴.
 ۲. شیخ صدوق در «الأمالی»، ص ۳۹۹ و ص ۵۱۴؛
 ۳. شیخ مفید در «الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»، ج ۱، ص ۱۲۸ و ص ۳۳۳؛
 ۴. حسین بن عبد الوهاب در «عیون المعجزات»، ص ۱۲؛
 ۵. شیخ طوسی در «الأمالی»، ص ۴۳۹ و ص ۵۵۲؛



۶. محمد بن احمد فتال نیشابوری در «روضه الواعظین و بصیرة المتعظین»، ج ۱، ص ۱۲۰، ص ۱۲۷؛
۷. فضل بن حسن طبرسی در «إعلام الوری بأعلام الهدی»، ج ۱، ص ۳۵۴؛
۸. عماد الدین أبی جعفر محمد طبری آملی در «بشارة المصطفى ﷺ» لشيعة المرتضى ﷺ، ص ۱۹۱؛
۹. ابن حمزه طوسی در «الثاقب في المناقب»، ص ۱۶۸ و ص ۲۵۸؛
۱۰. قطب الدین راوندی در «الخرائج و الجرائح»، ص ۵۴۲؛
۱۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، در «مناقب آل أبی طالب ﷺ»، ص ۲۳۹؛
۱۲. طبرسی، احمد بن علی در «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، ج ۱، ص ۱۴۱؛
۱۳. علی بن موسی ابن طاووس در «الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف»، ج ۲، ص ۵۱۹؛
۱۴. علی بن عیسی اربلی در «كشف الغمة في معرفة الأئمة ﷺ»، ج ۱، ص ۲۱۵؛
۱۵. علامه حلی در «كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين ﷺ»، ص ۱۴۱؛
۱۶. حسن بن محمد دیلمی در «إرشاد القلوب إلى الصواب»، ج ۲، ص ۲۴۶ و ص ۲۶۳؛



۱۷. شیخ حر عاملی در «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات»، ج ۳، ص ۴۵۵ و ص ۴۸۶؛

۱۸. سید هاشم بن سلیمان بحرانی در «حلیة الأبرار فی أحوال محمد وآله الأطهار علیهم السلام»، ج ۲، ص ۸۳؛

۱۹. علامه محمد تقی مجلسی در «بحار الانوار»، ج ۲۱، ص ۱۷.

چرا بنده چندین منبع از منابع اهل سنت و چند کتاب از کتب شیعه را برای سند این جریان آوردم؟ اجازه بدهید در نکته بعدی پاسخ این پرسش را بگویم.

دوم: اول آگاهی، سپس اظهار نظر

گاهی ما بدون اشراف به مسئله و بدون آگاهی از روش تحلیل یک آیه یا یک روایت، به راحتی در باره آن نظر می دهیم. مثل همین دوست محترم و اهل فلسفه و کلام که در مسئله ای تشکیک می کند که شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند. مگر می شود با سواد فلسفی صرف به سراغ روایات رفت و آنها را تأیید یا رد کرد؟ دلیل این که بنده وقت زیادی گذاشتم و منابع متعددی را که این داستان را نقل کرده اند در این جا آوردم، این بود که بگویم نمی شود به این راحتی و بدون اشراف بر منابع تاریخی یا حدیثی، در باره موضوعاتی با این اندازه از اهمیت نظر داد و شما هم نباید حرف هر کسی را در باره این مسائل قبول کنید؛ بی آن که او تخصصی در این زمینه داشته باشد. شما می گوید ایشان در باره سند بسیاری از احادیث مشهور نقد دارند. اگر نقد



ایشان به باقی روایات هم مثل همین روایت باشد، معلوم است که چه اندازه حرفشان قابل اعتناست.

سوم: انبوه روایات مناقب

اصلاً فرض کنیم که این روایت سند نداشته باشد. مگر روایاتی که دربارهٔ عظمت اهل بیت علیهم‌السلام و قدرت ماورائی آنها به دست ما رسیده، یکی دو تا است که اگر بچه بزرگ شد و فهمید که سند این یکی دو روایت ضعیف است، تمام بنیانی که در بارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام ساخته بود، روی سرش خراب شود؟ ما انبوهی از روایات مستند داریم که تنها اصل و ترجمهٔ آن چند جلد کتاب می‌شود. شهید مطهری در مقدمهٔ کتاب «جاذبه و دافعهٔ علی علیه‌السلام» می‌نویسد:

گویند «محمد بن شهر آشوب مازندرانی» که از اکابر علمای امامیه در قرن هفتم است، هنگامی که کتاب معروف «مناقب» را تألیف می‌کرد، هزار کتاب به نام مناقب که همه در بارهٔ علی علیه‌السلام نوشته شده بود، در کتابخانهٔ خویش داشت.^۲

باید بدون تعارف و رودربایستی گفت کسی که نگران ضعف سند روایاتی است که دربارهٔ عظمت ماورائی اهل بیت علیهم‌السلام آمده، یا آشنایی او با منابع حدیثی و همچنین روایاتی از این دست، بسیار کم و در اندازهٔ عوام الناس

۲. جاذبه و دافعهٔ علی علیه‌السلام، ص ۸.



است و یا سواد تشخیص حدیث ضعیف از قوی و قدرت تحلیل روایات را ندارد.

چهارم: سخنی دوستانه با دوستان فلسفی و کلامی

من نه فیلسوفم و نه متکلم؛ اما نه با فلسفه غریبه‌ام و نه با کلام ناآشنا و نه خود را از نشست و برخاست و گفتگو با اهل فلسفه و کلام محروم کرده‌ام. امیدوارم از جملاتی که پس از این خواهم گفت، اهل فلسفه و کلام رنجیده نشوند که این حرف‌ها سخنان یک دوست بی‌غرض است.

فلسفه و کلام مصطلح و رایج، هراندازه هم که جایگاه ویژه‌ای داشته باشند و حتی در اثبات مبانی تربیت دینی به کار بیایند، اما ابزار کافی برای تبیین روش‌های تربیتی نیستند. یک فکر فلسفی محض که جز قاعده‌های صفر و صدی فلسفه، اندوخته‌ای ندارد، نمی‌تواند درباره روش‌های تربیت دینی نظر بدهد. تربیت، نقاشی اخلاق انسان روی بوم روح اوست که جز با دستان ظریفی که به وحی متصل می‌شود، نمی‌توان این نقش را کشید. ظرافت‌های روحی به قدری زیاد و پیچیده است که نمی‌شود تنها با سرانگشت فلسفه یا کلام آن را باز کرد. باید در کلاس قرآن و عترت نشست و نقش تربیت را درست بر اساس طرحی که خداوند یاد داده کشید. بنابراین بنده از دوستان فیلسوف و متکلم درخواست می‌کنم، از محدوده خویش پا را فراتر نگذارند و اظهار نظرهای خود را بگذارند در همان حیطه‌ای که مربوط به آنان می‌شود.



یکی از مشکلات بزرگ در مسیر تربیت دینی، نگرش فلسفی محض به تربیت است. فلسفه هر اندازه هم که عزیز باشد، توانایی ترسیم دقیق و قدم به قدم تربیت را ندارد. فلسفه و کلام را به جای علم تربیت نشانیدن، دفاع از فلسفه و کلام نیست؛ بلکه خراب کردن این دو علم است و کسی که تنها یک فیلسوف یا متکلم است، اگر زمام تربیت فرد یا مجموعه و یا جامعه‌ای را به دست بگیرد، نمی‌تواند آنها را به سر منزل مقصود برساند.

باید با سبک تربیت دینی آشنا بود تا به این مسئله اعتراف کرد که شیوه تربیت اهل بیت علیهم‌السلام شیوه صرفاً فلسفی و کلامی نبوده است. شیوه آنها سبکی مخصوص به خودشان است و اگر در جاهایی روش‌هایی شبیه به روش فلسفی و کلامی در پیش گرفته‌اند، به معنای فلسفی یا کلامی بودن روش آنها نیست.

باز هم تأکید می‌کنم که این حرف‌ها به معنای نفی فلسفه یا کلام نیست. ما می‌گوییم باید جایگاه علم را مشخص کرد و آن را در جایگاه خودش نشانند. اگر کسی بگوید علم ریاضی نمی‌تواند تربیت انسان را برعهده بگیرد، به معنای نفی ریاضی نیست؛ بلکه اظهار نظر درباره جایگاه علم ریاضی است و بدون تردید نوعی خدمت در حق ریاضی هم محسوب می‌شود.

پنجم: اهل فلسفه و کلام حسابشان را با فطرت مشخص کنند

این حرف را نه به فلسفه و نه به کلام، نسبت نمی‌دهم؛ اما برخی از دوستان فیلسوف و متکلم ما، هنوز حسابشان را با فطرت مشخص نکرده‌اند. کسانی



که به آیات و روایات، تعبد ویژه داشته و آن را مقدم بر فلسفه و کلام می‌دانند، حسابشان با فطرت مشخص است. ما در مطالبی که در این مباحث هم عنوان کردیم، حسابمان را با مقوله فطرت مشخص کرده و الآن هم به صراحت اعتقادمان را فریاد می‌زنیم که: تمام معارف دینی فطری است. خدا و اهل بیت علیهم‌السلام هم فطری هستند. فطری بودن اینها هم به این معناست که انسان در درون خویش با خدا و اهل بیت علیهم‌السلام آشنا بوده و وقتی به او معرفی می‌شوند با خدا و اهل بیت علیهم‌السلام احساس غریبگی نمی‌کند. انسان طوری آفریده شده که در وجود خویش به دنبال شخصیت‌های ماورایی است و همین شخصیت‌ها هم هستند که می‌توانند نقش الگورا برای او ایفا کنند. وقتی شخصیت اهل بیت علیهم‌السلام به انسان معرفی می‌شود، آن را مطابق با همان شخصیت‌هایی می‌بیند که در فطرتش با آنها آشناست.

حالا شما بگویید نظرتان در باره فطرت چیست؟ اگر شما هم فطرت را آن طور که آیات و روایات تبیین کرده‌اند، بپذیرید و جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام را در بحث فطرت پیدا کنید و روایاتی را هم که در باره عظمت ماورائی اهل بیت علیهم‌السلام آمده مطالعه کنید، دیگر نگرانی‌های این چینی معنایی نخواهد داشت.

ششم: دقت در نقل داستان‌ها

با تمام این حرف‌ها، ما معتقد نیستیم هرآن چه از مناقب اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده، صحیح است و بدون نیاز به هیچ گونه تحقیقی می‌شود آن را بیان کرد.



ما موظفیم در نقل داستان‌ها امانت را حفظ کرده و داستان‌هایی را که پایه و اساسی ندارند، نقل نکنیم؛ اما از آنجایی که بسیاری از ما تخصص لازم در علم حدیث را نداریم، باید به علمای این فن اعتماد کنیم.

در قسمت بیست و سوم از همین بحث، برخی از کتب شیعه با موضوع مناقب و فضایل اهل بیت علیهم‌السلام معرفی شد که از سوی علمای حدیث‌آشنای شیعه نگاشته شده است. مراجعه به آن کتب، شما را در کنار دریای مناقب و فضایل اهل بیت علیهم‌السلام می‌نشانند و می‌توانید با تماشای این دریا، طعم واقعی لذت را بچشید.